

## فلسفه‌ی لنین\*

ملاحظات دیگری بر نقد اخیر آنتون پانه‌کوک به کتاب  
«ماتریالیسم و امپریوکریتیسیم» لنین

### لنینیسم به غرب می‌رود

تفاوت چشمگیری وجود دارد بین تأثیری که رساله‌های کوتاه لنین و تروتسکی (که در نسخه‌های با ترجمه‌ی ضعیف و چاپ بد در طی و پس از جنگ جهانی منتشر شدند) بر اذهان انقلابیون اروپای غربی گذاشتند، و واکنشی که در اروپا و ایالات متحده نسبت به نخستین نسخه‌ی غیر روسی اثر فلسفی سال ۱۹۰۸ لنین در مورد «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیم» (با چاپ دیر آن در ۱۹۲۷) نشان داده شد.

رادیکال‌های اروپائی آن نوشته‌های پیشین در مورد «تنوری مارکسیستی دولت و وظایف انقلاب پرولتاریائی» و نیز در مورد «وظایف بعدی حکومت شورائی» را به عنوان اولین اخبار قابل اعتماد از یک انقلاب پیروزمندانه پرولتاریائی و به منزله‌ی رهنمودهائی رادیکال برای قیام‌های در شرف وقوع

---

\* - این نوشته ابتدا در مجله‌ی «مارکسیزم زنده» Living Marxism سال چهارم شماره ۵ نوامبر ۱۹۳۸ که یک ژورنال کمونیست شورائی با سردبیری پل متیک (که کُرش از همکاران نزدیک آن بود) منتشر شد. این مقاله بعداً در برخی از انتشارات بعدی کتاب پانه‌کوک تحت عنوان «لنین بمثابه فیلسوف»، بعنوان ضمیمه آن کتاب، مجدداً تجدید چاپ شد. - م

خودشان، مشتاقانه مورد مطالعه قرار دادند. بطور همزمان، از سوی بورژوازی و حامیان رفورمیست و میانه‌روهای کانتوسکیستی‌اش در کمپ مارکسیستی، با آن آثار با بی‌اعتنایی، جعل و دروغ‌گویی، بهتان‌زنی، بی‌زاری و وحشتی شدید برخورد شد. وقتی که رساله‌ی فلسفی لنین بیرون آمد، کل صحنه عوض شد. لنین مرده بود. روسیه‌ی شوروی بتدریج تبدیل به دولت دیگری شده بود که غرق در نبردهای رقابتی بین «بلوک‌های» قدرتی گوناگونی بود که در اروپایی شکل گرفته بودند و ظاهراً بسرعت از جنگ و مشکلات عمیق ولی گذرای بحران اقتصادی ناشی از جنگ، خود را باز می‌یافتند. مارکسیزم با لنینیزم عوض شده بود، یا، اخیراً با استالینیزم، که اکنون اساساً نه به عنوان یک تنوری مبارزه پرولتاریائی، بلکه به عنوان فلسفه‌ی اداره دولت تلقی می‌شد، که نسبت به فلسفه‌های دولتی دیگر مثل فاشیسم در ایتالیا و دموکراسی در ایالات متحده تفاوت چندانی نداشت. حتی آخرین بازمانده‌های «ناآرامی‌های» پرولتاریائی پس از جنگ، با شکست خردکننده‌ی اعتصاب عمومی انگلستان و اعتصاب معدنچیان در سال ۱۹۲۱، و خاتمه‌ی خونین نخستین فاز و به اصطلاح فاز «کمونیستی» انقلاب چین، سوسو زنان خاموش شد. از اینرو، روشنفکران اروپایی کاملاً آماده بودند که همراه با نوشته‌های اولیه‌ی فلسفی تاکنون ناشناخته مارکس (که اکنون توسط انستیتوی مارکس-انگلس-لنین در مسکو در یک شکل مجلل منتشر می‌شد)، مکاشفات فلسفی به همان نسبت «جالب و دل‌انگیز» پیرو بزرگ روسی مارکس که بالاخره هرچه نباشد امپراطوری تزاری را سرنگون کرده و تا زمان مرگش یک دیکتاتوری چالش‌ناپذیر را در آنجا ابقا نموده بود- را بپذیرند.

اما آن افشار پرولتاریائی در غرب اروپا که نخستین، جدی‌ترین، و پیگیرترین خوانندگان نوشته‌های انقلابی‌های لنین در سال‌های ۲۰-۱۹۱۷ بودند، ظاهراً از صحنه محو شده بودند. در انظار عمومی، آن‌ها یا با کاریرست‌های (جاه‌طلبان) استالینیستی که به هر رنگی در می‌آمدند - یعنی کسانی که تنها بخش باثبات اعضا به سرعت تغییر یابنده‌ی تمام احزاب کمونیست غیر روسی امروزه هستند- تعویض شده بودند یا با نمونه‌ی تیبیک تحولات حزب کمونیست انگلستان، با اعضائی که هرچه بیش‌تر از خود طبقات حاکم و حامیان طبیعی‌اشان در میان کسانی با تحصیلات بالاتر با فرهنگ‌تر و قشر مرفهی از روشنفکران قدیم و جدید هستند و عملاً جایگزین عضویت پیشین پرولتاریائی شده‌اند. کمونیسم انقلابی پرولتاریائی به نظر می‌رسید که تنها در متفکرین منفرد و منزوی شده، و گروه‌های کوچکی مثل کمونیست‌های شورائی هلندی (که رساله مورد بحث از آنجا نشأت گرفته) بقاء یافته است.

[با این وضعیت] شاید انتظار می‌رفت که کتاب لنین، وقتی که بالاخره در دسترس مردم اروپای غربی و آمریکا قرار گیرد، (به منظور صریح گسترش آن اصول فلسفی مارکسیستی که پایه‌ی دولت کنونی روسیه و حزب کمونیست حاکم‌اش را شکل می‌دهد) با ستایش تقریباً جهانی مواجه شود. هیچ چیزی شبیه به آن به وقوع نپیوست. بی‌تردید فلسفه‌ی لنین آنطور که در آن کتاب ابراز شده، حتی از زوایه‌ی صرفاً تنوریک، نسبت به جامعه‌شناسی و فلسفه‌های خرده‌پاره و پراکنده‌ی سیستم‌های ضدانقلابی پیشین که در سیستم فلسفی فاشیسم موسولینی بطور مصنوعی به کمک فیلسوفان پیشین هگلی مثل جنتایل (Gentile) و دیگر آجودان‌های ویژه روشنفکر ساخته شده بودند بی‌نهایت سرآمدتر است. این اثر به‌طور غیر قابل قیاسی نسبت به حجم عظیم حرافی‌های مبتذل روزمره و آشغال‌های بی‌معنایی که در کار «تنوریک» آدولف

هیتلر ژست جهان‌بینی (Weltanschauung) سیاسی-فلسفی می‌گیرد، سرآمدتر است. از این رو، مردمی که می‌توانستند تازگی و خردمندی در ایده‌های موسولینی بیابند، و منطق دلمردگی رهبری آلمان را کشف کنند، البته نمی‌باید مشکلی می‌داشتند که آن حجم قابل‌ملاحظه از بد تعبیری، بدفهمی، و عقب ماندگی عمومی‌ای که ارزش تئوریک تلاش فلسفی لنین را معیوب می‌کرد را هضم کنند. حتی آن تعداد معدودی که امروزه با آثار فیلسوفان و دانشمندان مورد بحث لنین در سال ۱۹۰۸، و نیز با توسعه‌ی علوم مدرن در کل آشنا هستند، ممکن است کلاً قادر بوده باشند که از این اثر لنین (برای اینکه به شیوه‌ی دلپسند نویسنده‌اش سخن گفته شود) آن «گوهر» افکار روشن و پایدار انقلابی را بیرون بکشند. افکاری که «نهفته در آشغال» پذیرش غیرمجاز درک‌های منسوخ «ماتریالیستی» یک دوران تاریخی گذشته، و نیز به همان نسبت، سوءاستفاده‌ی تمام عیار از اصیل‌ترین تلاش‌های دانشمندان مدرن برای ترویج تئوری ماتریالیزم است. با این وجود، واکنش روشنفکر بورژوازی مترقی در کل نسبت به تبلیغ دیر هنگام فلسفه ماتریالیستی لنین باید برای روس‌ها مایوس کننده بوده باشد؛ روس‌هایی که در موارد متعدد نشان داده بودند که به هیچ وجه از تمایل به تحسین تئوری‌های کوچک دست پرورده‌شان نمی‌گذرند - حتی اگر تحسین از سوی منابع به لحاظ مارکسیستی «غیرمقدس»، مثل محافل علمی و فلسفی اروپای غربی و آمریکا باشد. در بین این مردم، آنقدر که بی‌اعتنائی و حتی ناخوشایندی، و نوعی شرمندگی مؤدبانه در این مورد موجود بود (یعنی درست همان مردمی که تحسین‌اشان بیش از همه گرامی داشته می‌شد) خصومت علنی وجود نداشت.

این سکوت ناراحت کننده نیز برای مدت زمانی طولانی با هیچ حمله‌ی جدی و شدیدی از طرف اقلیت مارکسیست چپ رادیکال مختل نشد. اقلیت مارکسیستی

که قبلاً با چنان قدرت و شدتی بر هرگونه کوششی از سوی لنین و پیروان و جانشینان‌اش جهت تبدیل اصول سیاسی و تاکتیکی‌ای که بطور موفقیت‌آمیز توسط بلشویک‌ها در انقلاب روسیه بکار گرفته شده بود به اصولی جهانشمول برای انقلاب جهانی پرولتاریا، حمله کرده بود. نمایندگان باقیمانده‌ی این گرایش چپ، برای اقدام به حمله‌ای به همان نسبت بی‌امان علیه تلاش متشابه بلشویک‌ها جهت بکارگیری اصول فلسفی لنین در مقیاسی جهانی به منزله‌ی تنها دکتترین مارکسیزم انقلابی حقیقی، کندکاری داشتند. بالاخره در اینجا [کتاب پانه‌کوک]، سی سال پس از نخستین انتشار (روسی) کتاب لنین، و یازده سال بعد از ظهور نخستین ترجمه‌ی آلمانی و انگلیسی‌اش، نخستین بازبینی نقادانه‌ی نوشته‌ی لنین در باره‌ی فلسفه‌ی ماتریالیستی مارکسیزم وجود دارد که توسط شخصی نوشته شده که برای این وظیفه‌ی خاص، بی‌تردید و بنا به علل عدیده، واجد شرایط‌تر از همه‌ی مارکسیست‌های کنونی دیگر است.<sup>۱</sup> حتی با این وجود، امید کمی وجود دارد به اینکه این نخستین نقد مهم فلسفه‌ی لنین حتی بدست آن اقلیت‌های نسبتاً کوچک مارکسیست‌های انقلابی (که این نقد عمدتاً برای آن‌ها نگاشته شده) برسد. این نقد تحت نام مستعار تقریباً ناشناخته، و به ویژه، تاکنون فقط به شکل دستنوشته‌ی کپی شده (به شکل استنسیل) وجود دارد.

پس یک فاصله قابل ملاحظه‌ی زمانی در هر دو سمت آن مبارزه‌ی جهانی، بین مارکسیزم چپ رادیکال اروپای غربی از یکسو و بلشویزم روسی از سوی

---

<sup>۱</sup> - Anton Pannekoek, Lenin als Philosoph. Kritische Betrachtung der philosophischen Grundlagen des Leninismus. Bibliothek der "Ratekorrespondenz" No. ۱. Ausgabe der Gruppe Internationaler Kommunisten in Holland. (۱۱۲ pp.: ۳۰ cents.) Distribution in U.S.A. through Council Correspondence, P.O. Box ۵۳۴۳, Chicago, Ill

دیگر، وجود داشت تا کمپ‌های متخاصم دریابند که تقابل‌های سیاسی، تاکتیکی و سازمانی‌اشان، در تحلیل نهانی، بستگی به آن اصول عمیق‌تری داشته است که تاکنون در گرماگرم مبارزات عملی نادیده گرفته شده بودند، و لذا نمی‌توانستند به تمام معنا روشن شوند مگر اینکه به اصول فلسفی زیربنایی بازگشته شود. به نظر می‌رسد که انگار حتی در اینجا نیز هگل پیر حق داشت وقتی گفت که «پرنده‌ی می‌نروا\* وقتی روز به پایان می‌رسد، پروازش را شروع می‌کند.» از این اما نتیجه نمی‌شود که این آخرین «فاز فلسفی»ی جنبش اجتماعی که در دوران معینی جریان می‌یابد، در عین حال، باید بالاترین و مهم‌ترین فاز هم باشد. از نقطه نظر پرولتری، نبرد فلسفی نظرات، نه اساس بلکه صرفاً یک شکل‌گذرای ایدئولوژیکِ مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی است که توسعه‌ی تاریخی عصر ما را رقم می‌زند.

### لنینیزم در مقابل ماخیزم

غیر ممکن است که بتوان در یک مقاله‌ی تنها به نتایج مهم و فراوان این جزوه‌ی استادانه نوشته شده [لنین به مثابه فیلسوف] پرداخت. پانه‌کوک بعد از توضیحی روشن و کوتاه در باره‌ی توسعه‌ی مارکسیزم از زمان مارکس و ماتریالیزم بورژوائی اولیه، بطور بی‌نقصی مضمون واقعی تلاش‌های تنوریک جوزف دیتزگن از سوئی، و از سوی دیگر، دانشمندان بورژوائی مثل ماخ و آوناریوس (Avenarius) جهت بهبود کارهای اسلاف خود، با تکمیل تصویر ماتریالیستی‌اشان از جهان عینی و با تکمیل تصویری همسان از خود فرآیند

\* - Minerva الهه‌ی خرد، دانش و مهارت‌های فنی و اختراعی در اسطوره‌ی روم باستان- م

دانش، را بازگو می‌کند. او تحریفات شگفت‌انگیزِ تنوری‌های این دسته‌ی اخیر [ماخ و آوناریوس] که در نوشته‌ی سراسر غرضمند و انحرافی‌ترین انجام گرفته را قاطعانه نشان می‌دهد. تا آنجا که ما اطلاع داریم چنین گزاره‌ی استادانه‌ای در مورد مضامین اصلی علمی اثر ماخ و آوناریوس، آنگونه که در ۲۵ صفحه از این کتاب که به تنوری آنان اختصاص داده شده است، وجود ندارد. همینطور چنین باطل‌سازیِ قدرتمندی هم در مورد اشتباهات نابخردانه‌ی لنین و دنباله‌روانش (در رابطه با نقد ساده‌لوحانه‌اش از تعاریف علمی مدرنِ مفاهیمی چون «ماده»، «انرژی»، «قوانین طبیعت»، «ضرورت»، «فض»، «زمان» و غیره، از نقطه نظر به اصطلاح «عقل سلیم» که در واقع در غالب موارد چیزی نیست جز تکرار تنوری‌های فیزیکی اعصار گذشته‌ی پیشرفت علم) وجود ندارد. (درضمن، به همین دلیل بود که فردریش انگلس به اصطلاح عقل سلیم را قبلاً به عنوان «بدترین نوع تمام متافیزیک» توصیف کرده بود.)

معهداً، این فقط یک جنبه، و احتمالاً نه مهم‌ترین جنبه‌ی بررسی نقادانه‌ی پانه‌کوک در مورد اثر لنین است. ضعف اصلی حمله‌ی لنین به ماخیزم فقط غیرمنصفانه بودن عمومی‌اش، تصویر یکسره غلط از رویکرد اساساً ماتریالیستی نهفته در فلسفه نوین پوزیتیویستی، و ناآگاهی کامل از دستاوردهای واقعی از زمان مارکس و انگلس به اینسو در حوزه‌ی علوم مدرن فیزیکی نیست. ضعف اصلی نقد «ماتریالیستی» لنین از آنچه که او گرایش ایده‌آلیستی خودانگارانه (solipsistic)، رازگونه‌گی و عرفان، و در تحلیل نهانی، صاف و ساده‌مذهبی و ارتجاعی نهفته در تنوری‌های شبه ماتریالیستی و شبه علمی ماخ و پیروانش می‌خواند، ناتوانی خودش از فراتر رفتن از محدودیت‌های ذاتی ماتریالیزم بورژوازی است. هرچه بیش‌تر از

برتری ماتریالیزم مارکسیستی «مدرن» نسبت به رویکرد ماتریالیست‌های بورژوایی اولیه که به لحاظ فلسفی تجربیدی و عمدتاً طبیعت‌گرایانه بود صحبت می‌کند، بیش تر نشان می‌دهد که او هنوز این تفاوت بین ماتریالیزم کهنه و نو را نه تفاوتی در نوع که تفاوتی در میزان درک می‌کند. حداکثر، «ماتریالیزم مدرن»ی که توسط مارکس پی‌ریخته شده بود را به عنوان ماتریالیزمی «بی‌نهایت غنی‌تر در مضمون، و بطور غیرقابل قیاسی محکم‌تر از تمام اشکال پیشین ماتریالیزم»<sup>۲</sup> توصیف می‌کند. او هیچگاه تفاوت بین «ماتریالیزم تاریخی» مارکس و «اشکال پیشین ماتریالیزم» را به منزله‌ی تقابل گریزناپذیری که از تضاد واقعی بین طبقات برخاسته‌اند درک نکرد، بلکه در عوض آن را به عنوان بیانی کمابیش رادیکال از یک جنبش پیوسته انقلابی می‌فهمید. از این رو، نقد «ماتریالیستی» لنین به ماخ و ماخی‌ها، از نظر پانه‌کوک، عمدتاً به علت آنکه لنین به تلاش‌های بورژوا-طبیعت‌گرانه‌ی آن‌ها، نه از نقطه نظر ماتریالیزم تاریخی طبقه‌ی پرولتاریای کاملاً توسعه یافته بلکه از منظر یک ماتریالیزم عملی بورژوایی و کم‌تر توسعه یافته حمله کرده بود، حتی در مقاصد صرفاً تنوریک خود شکست خورد.

این داوری در باره‌ی فلسفه ماتریالیستی لنین در سال ۱۹۰۸، با پیشرفت‌های بعدی تنوری فلسفی لنین (که در اینجا بدان پرداخته نمی‌شود) به اثبات رسید.

نوشته‌های فلسفی بعد از ۱۹۱۴ لنین که اخیراً توسط انستیتو مارکس-انگلس-لنین منتشر شده‌اند، نخستین جوانه‌های آن معنای ویژه‌ی اندیشه فلسفی هگل را نشان می‌دهند که «فلسفه‌ی ماتریالیستی»ی لنین (در طی

<sup>۲</sup> - See: Lenin, 'Collected Works, Vol. XIII' International Publishers. New York ۱۹۲۷: p. ۲۹۱



آخرین فازهای فعالیت لنین و پس از مرگ وی) بخود گرفت. احیای با تأخیر کل آنچه که قبلاً طرد دیالکتیک ایده‌آلیستی هگل بود، به جوش دادن ماتریالیزم بورژوائی کهنه با خواسته‌های صوری یک گرایش ظاهراً ضدبورژوائی و انقلاب پرولتری، و پذیرش آن از سوی لنینیست‌ها کمک کرد. در حالی که در فازهای آن زمان، به رغم فقدان روشنی کافی، هنوز ماتریالیزم تاریخی به عنوان شکل متفاوتی از «اشکال پیشین ماتریالیزم» فهمیده می‌شد، اکنون تأکید از ماتریالیزم «تاریخی» به ماتریالیزم دیالکتیک، تغییر یافته بود یا آنطور که لنین در آخرین ادای سهم خود در رابطه با این موضوع می‌گفت، به «کاربرد ماتریالیستی دیالکتیک (ایده‌آلیستی) هگل». از اینرو، کل چرخه، نه تنها اندیشه ماتریالیستی بورژوائی، بلکه تمام افکار فلسفی بورژوائی از هولباخ تا هگل عملاً در فاز حاکم بر جنبش مارکسیستی روسی تکرار شدند - جنبشی - که از پذیرش ماتریالیزم فونرباخی و قرن هجدهمی توسط پلخانف و لنین در دوران پیشا جنگ، تا تقدیر لنین از «ایده‌آلیزم تیزهوش» هگل و فیلسوفان دیگر بورژوائی قرن ۱۹ نسبت به «ماتریالیزم نادان» فیلسوفان اولیه ی قرن ۱۸، گذار کرد.<sup>۳</sup>

### تأثیر کنونی فلسفه ماتریالیستی لنین

پانه‌کوک در آخرین بخش‌های جزوه‌اش به اهمیت تاریخی و عملی جنبه‌های ویژه‌ی تنوریک فلسفه ماتریالیستی لنین چنانکه در فصول پیشین بحث شده بود می‌پردازد. او ضرورت تاکتیکی مبارزه‌ی بیرحمانه‌ی لنین علیه بلشویک

<sup>۳</sup> - See: Lenin. Aus dem Philosophischen Nachlass, Exzerpte and Randglossen. German ed. Berlin, ۱۹۳۲; p. ۲۱۲.

چپ، بوگدانف و دیگر پیروان صریح نظرات ماخ را کاملاً به رسمیت می‌شناسد؛ کسانی که علیرغم نیت خوب انقلابیشان در واقع وحدت را به خطر انداخته و انرژی انقلابی ثابت شده‌ی حزب مارکسیستی را با تجدیدنظر در مورد ایدئولوژی ماتریالیستی «تک‌بنی» اش تضعیف کرده بودند. در واقع پانه‌کوک در ارزیابی مثبت‌اش از تاکتیک فلسفی لنین در ۱۹۰۸ به نوعی (حتی در یک بازنگری تحلیلی از گذشته) بیش از آنچه که برای این نویسنده قابل توجه است پیش می‌رود. اگر او در بازبینی نقادانه‌اش از مبارزه‌ی ضد ماخیستی لنین، در مورد گرایشاتی که توسط ماخیست‌های روسی و نیز همسان‌های آلمانی‌اشان نمایندگی می‌شد تحقیق کرده بود ممکن بود از درستی بی‌خدشه‌ی رفتار لنین در مبارزات ایدئولوژیک ۱۹۰۸ با توجه به یک رویداد بعدی دوری می‌جست. وقتی لنین بعد از ۱۹۰۸ با اپوزیسیون ماخیستی که در خود کمیته مرکزی حزب بلشویک سر برآورده بود تصفیه حساب کرد، کل آن ماجرا را تمام شده تلقی نمود. در مقدمه‌ی چاپ دوم روسی کتاب‌اش در سال ۱۹۲۰، لنین به این واقعیت اشاره می‌کند که «هیچ فرصتی برای سنجش آخرین آثار بوگدانف» نداشته است؛ اما با آنچه که توسط دیگران به وی گفته شده بود، کاملاً مجاب شده که «بوگدانف تحت لوای "فرهنگ پرولتری" نظرات بورژوائی و ارتجاعی را عرضه می‌کند». لنین با این وجود او را تحویل پلیس سیاسی (اداره سیاسی دولت G.P.U) نداد که بلافاصله برای جرم وحشتناکش اعدام شود. در آن روزهای پیشا-استالینی، او کاملاً راضی بود به اینکه اعدام روحی وی را به کارکنان خوب و قابل اعتماد حزبی که مقالاتشان ضمیمه‌ی کتاب‌اش شده بود واگذار کند. در نتیجه ما از لنینیست وفادار، و. آی. نوسکی (V. I. Nevsky) می‌فهمیم که بوگدانف نه تنها بطور غیرنادم بر اشتباهات پیشین ماخیستی‌اش پافشاری می‌کرد، بلکه حتی یک

جرم جدید و چشمگیرترِ قصور را نیز بر آن ها افزود. نوسکی گزارش می‌دهد که «وضعیت عجیبی» بود که بوگدانف در تمام نوشته‌هایش در مورد موضوعات تنوریک و مسائل مربوط به فرهنگ پرولتاریانی که در طی دوران دیکتاتوری [انقلابی] پرولتاریا منتشر شد، هیچوقت حتی کلامی هم در باره‌ی «تولید و سیستم اداره آن در طی دیکتاتوری [انقلابی] پرولتاریا نگفته، همانطور که کلامی هم در مورد خود دیکتاتوری نگفته است». این واقعیت در حقیقت خصلت اصلاح نشده و غیرقابل اصلاح بودن آن گناهار «ایده‌آلیست» در مقابل تمام اصولی که اساس فلسفه‌ی ماتریالیستی لنین و پیروانش است را ثابت می‌کند. ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم که تعاریف بوگدانف از جهان فیزیکی، مثل «تجربه‌ی اجتماعاً سازمان‌یافته»ی ماده که «چیزی نیست جز مقاومت در برابر کوشش‌های کار مشترک»، و طبیعت به عنوان «چشم‌انداز شکوفنده‌ی تجربه‌ی کار»، برآستی یک راه حل ماتریالیستی و پرولتاریانی برای مساله‌ای که از سوی مارکس در تزهایش در باره‌ی فونرباخ در ۱۸۴۵ مطرح شد را در بر دارد - یعنی آنجا که مارکس گفت: «نقص اصلی تمام ماتریالیسم تاکنون موجود این بوده است که جهان معین، واقعیت، و احساسات، صرفاً به شکل ابژه یا به شکل تفکری و نه بطور سوپژکتیو مثل فعالیت احساسی انسان یا مثل پراتیک انقلابی، درک می‌شد». نکته‌ی واقعی این است که ما نباید تحت هیچ شرایطی، چه امروز، و چه حتی بطور بازنگرانه، کوچک ترین امتیازی به آن سفسطه‌ی اساسی‌ای بدهیم که ذاتی مبارزه‌ی فلسفی لنین علیه ماخیزم است و وفادارانه از سوی پیروان مادون‌اش در مبارزه‌اشان علیه تلاش‌های ماتریالیستی پوزیتیویزم علمی امروزه تکرار می‌شود.

این سفسطه آن است که گویا خصلت پیکارجوی یک تنوری ماتریالیستی انقلابی علیه نفوذ تضعیف کننده‌ی ظاهراً گرایشات تنوریک متخاصم دیگر، می‌تواند و باید به هر وسیله‌ای، تا حد پیشگیری از تغییراتی که توسط نقد بیش تر فراتر علمی و تحقیقاتی الزامی شده، حفظ شود. این درک مغلطه‌آمیز سبب شد که لنین از بحث در مورد ارزش‌های آن مفاهیم و تنوری‌های نوین علمی ظفره رود. مفاهیم و تنوری‌هایی که با قضاوت وی ارزش مسلم مبارزاتی آن فلسفه‌ی ماتریالیستی انقلابی (هرچند نه ضرورتاً انقلابی پرولتاریائی) را به خطر می‌انداخت. یعنی آن فلسفه‌ای که حزب مارکسیستی او، کم‌تر از مارکس و انگلس و بیش‌تر از آموزگاران فلسفی‌اشان یعنی از ماتریالیست‌های بورژوائی از هولباخ تا فونرباخ گرفته تا مخالف ایده‌آلیست‌اشان، یعنی فیلسوف دیالکتیک هگل اتخاذ کرده بود. او، با ترجیح استفاده‌ی فوری عملی از یک ایدئولوژی مفروض برای حقیقت تنوریک آن در جهانی متغیر، به سلاح‌هایش چسبید. این موضع جزمی، در ضمن، به موازات پراتیک سیاسی لنین پیش می‌رود؛ و منطبق با اعتقاد تغییرناپذیر ژاکوبینی‌اش است که یک شکل سیاسی مفروض (یک حزب، یک دیکتاتوری، یا یک دولت) را برای اهداف انقلاب بورژوائی گذشته مفید یافته بود و لذا گویی می‌توان به عنوان چیزی مفید برای اهداف انقلاب پرولتاریائی نیز بدان اتکا نمود. لنین هم در فلسفه ماتریالیستی انقلابی‌اش و هم در سیاست‌های ژاکوبینی‌اش، این حقیقت تاریخی را از خودش پنهان می‌دارد که انقلابش در روسیه، به رغم کوششی موقتی جهت از میان برداشتن محدودیت‌های ویژه‌اش در رابطه با پیوند با جنبش انقلابی همزمان طبقه‌ی پرولتاریا در غرب، مجبور شد در واقع خلف متاخر انقلاب عظیم بورژوائی در گذشته باشد.

از حمله‌ی تند فلسفی لنین بر امپریوکریتیسیزم و پوزیتیویزم «ایده‌آلیستی» ماخ و آناریوس تا نقد پالایش یافته‌ی علمی از آخرین تحولات درون اردوی پوزیتیویست‌ها که در سال ۱۹۳۸ در فصل نامه‌ی بسیار بافرهنگ حزب کمونیست انگلستان منتشر شد، راه درازی است.<sup>۴</sup> معهذاً، در بستر این حمله‌ی نقادانه بر پیشرفته‌ترین شکل افکار پوزیتیویستی مدرن، سفسطه‌ی قدیمی لنینیستی قرار دارد. نقاد خود را از مقید کردن به هرگونه مکتب فکری فلسفی، بادقت برحذر می‌دارد. او به احتمال بسیار قوی با لودویگ ویتگنشتین (Ludwig Wittgenstein) که در آخرین دوره‌ی فلسفی‌اش به فلسفه‌ی به مثابه بیماری قابل درمان (به جای یک رشته مسأله) پرداخته بود، موافق است. با این وجود، او کل استدلالش علیه پوزیتیویزم مدرن را بر این فرض بنا می‌نهد که مبارزه شدیدی که توسط پوزیتیویزم پیکارجوی قدیمی علیه تمام فلسفه انجام گرفت، بر این واقعیت استوار بود که این پوزیتیویزم قدیمی خودش از مرام فلسفی مجزائی شروع کرده بود. از این رو وقتی که آخرین و از برخی جوانب علمی‌ترین مکتب «پوزینیویست‌های منطقی» (چنانکه توسط آر. کارنپ R. Carnap بیان شده) اخیراً از تلاش «فلسفی» برای ایجاد «یک سیستم همگون قوانین برای کل علوم» به طور موقت دست برداشت، و به جای آن روی وظیفه‌ی متواضعانه‌تر «وحدت زبان علوم» متمرکز شد،<sup>۵</sup> از استدلال ارانه شده توسط منتقدان شبه‌لنینیستی‌اشان نتیجه می‌شود که توسط همان فرآیندی که آن‌ها پایه‌های پیشین فلسفی خود را ترک گفتند، باید ضرورتاً از شدت جنگ صلیبی مبارزه‌ی ضد فلسفی پیشین خود نیز بکاهند.

<sup>۴</sup> - See: M. Black. The Evolution of Positivism. The Modern Quarterly, vol. ۱, No. ۱. London ۱۹۳۸

<sup>۵</sup> - See: R. Carnap. Logical Foundations of the Unity of Science, ۱۹۳۸

این منتقدان می‌گویند «پوزیتیویستی که هرگونه پشتوانه‌ی فلسفی را با فریادهای چرند گستاخانه مختل می‌کرد، اکنون به آنجا سقوط کرده که بگوید در ملایم‌ترین و بی‌آزارترین شیوه، یاوه زیان من است». دیدن اینکه این استدلال می‌تواند بطور مضاعف استفاده شود ساده است: به عنوان حمله‌ی تنوریک علیه سردرگمی بین فلسفه و علم که شالوده‌ی فازه‌ی اولیه‌ی پوزیتیویزم بود، و همچنین به عنوان یک توجیه پراتیک برای برپا نگهداشتن اساس فلسفی آن، و علیرغم اینکه نامعقولی علمی‌اش با تأخیر کشف شده است. با این وجود، کل بحث بر مبنای هیچ استدلال محکم منطقی یا تجربی بنا نشده است. بورژوازی فرهیخته‌ی مدرن و یا یک مارکسیست نیازی ندارد که به منظور حفظ «پیکارجویی» مداوم و کامل‌اش در نبرد خود به یک «فلسفه» منسوخ (پوزیتیویستی یا ماتریالیستی) بچسبد، یعنی چیزی که ضرورتاً در تمام اشکال نظری سیستم «ایده‌آلیستی»‌اش، در طی قرن گذشته تحت عنوان «فلسفه» وسیعاً (گرچه نه کاملاً) ایدئولوژی جامعه‌ی مدرن را جایگزین ایمان مذهبی قرون وسطانی کرد.

پانه‌کوک، گرچه کاملاً از باور به نیاز برای یک «فلسفه‌ی مارکسیستی» در مبارزه انقلابی طبقه پرولتاریای مدرن دست بر نمی‌دارد، اما به این واقعیت واقف است که «ماتریالیزم» لنینیستیِ امروزی برای کمک به این مقصود مطلقاً نامناسب است. [این «ماتریالیزم»] در عوض پایه‌ی ایدئولوژیک مناسبی است برای جنبشی که دیگر اساساً نه ضد سرمایه‌داری بلکه صرفاً «ضد ارتجاع» و «ضد فاشیست» است که اخیراً توسط احزاب کمونیست در سراسر جهان تحت شعارهای جدید «جبهه‌ی خلق» یا در مواردی «جبهه‌ی ملی» باب شده است. این ایدئولوژی لنینیستیِ امروزی احزاب کمونیست که

در اصول با ایدئولوژی سنتی حزب سوسیال دموکراتیک سابق همسان است، دیگر بیانگر هیچ اهداف ویژه‌ی طبقه‌ی کارگر نیست. طبق نظر پانه‌کوک، این ترجیحاً بیان طبیعی اهداف طبقه‌ی نوینی از اندیشوران است، یعنی، ایدئولوژی‌ای که اقشار گوناگون متعلق به این به اصطلاح طبقه‌ی نوین به محض رهائی از نفوذ ایدئولوژیک بورژوازی در حال زوال، به احتمال زیاد آن را خواهند پذیرفت. اگر این گفته به عبارت فلسفی برگردانده شود، به معنای آن است که «ماتریالیسم نوین» لنین ابزار عظیمی است که اکنون توسط احزاب کمونیست بکار گرفته می‌شود تا بکوشند یک بخش مهم بورژوازی را از مذهب سنتی و فلسفه‌های ایده‌آلیستی‌ای که توسط اقشار بالایی تاکنون حاکم بورژوازی برپا شده، جدا سازند و آن بخش را به سیستم برنامه‌ریزی دولتی صنعت که برای کارگران صرفاً به معنای شکل دیگری از بردگی و استثمار است جلب کنند. این، از نظر پانه‌کوک، اهمیت حقیقی فلسفه‌ی ماتریالیستی لنین است.

کارل کُرش

ترجمه: وحید تقوی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسنول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۶